اسناد مربوط به تشکیل بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران

لیست اسامی اعضای هیات موسس بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران:

حسین آریانی، علیرضا اصغرزاده، سیامک بدیهی، رضا براهنی، علی پسیان، هاشم خسروشاهی، شهریار رحمانیان، پرویز رضائی، یوسف ساوالان، بهروز سیمانی، بهروز شریانی، رسول شعفی، عارف عاقائی، عظیم عباسی، علی قره‌جه‌لو، هوشنگ کاظمی، علی کشاورزی، بیهسن کیتاش، محمدحسین مرتضوی، رضا مریدی، خلیل ورمزیاری

در طول دو سال گذشته تعدادی از آذربایجانیهای مقیم تورنتو، انتاریو، هر ماه دو سه بار دور هم گرد آمدند تا پیرامون مسئله زبان و فرهنگهای ایران، بویژه زبان و فرهنگ سرکوب شده مردم آذربایجان، به مشورت بپردازند. نتیجه این مشورتها نگارش و تصویب سه متن بود، تحت عناوین: «دیباچه‌ای بر یک ضرورت»، «منشور بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران»، و «اساسنامه بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران». تهیه‌کنندگان این متنها، به عنوان هیات موسس این بنیاد وظیفه خود دانسته‌اند که نتایج شور و مشورتهای دوساله خود را در اختیار عموم مردم ایران، بویژه آذربایجانیهای مقیم تورنتو، انتاریو بگذارند. به همین مناسبت هیات موسس بنیاد از تعدادی از علاقمندان به موضوع زبان و فرهنگهای ایران دعوت کرده است تا در جلسه‌ای که هدف آن حرکت بسوی تشکیل مجمع عمومی بنیاد خواهد بود شرکت کنند.

بدین وسیله دو متن «دیباچه‌ای بر یک ضرورت» و «منشور بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران» در اختیار مطبوعات و سایر رسانه‌های عمومی گذاشته می‌شود تا بحث پیرامون آنها در همه سطوح آغاز شود.*

حل مسئله زبان و فرهنگ اقوام و ملیتهای ایران درگرو مشارکت عموم مردم ایران، بویژه مشارکت و همکاری نزدیک کلیه کسانی است که تساوی حقوقی و دموکراتیک مردم ایران را ضرورت حیاتی پیشرفت و تعالی همه مردمان کشور خود می‌دانند. بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران امیدوار است که در راه کسب تساوی حقوقی، مدنی و فرهنگی مردم ایران، بویژه آذربایجانی‌های ایران گامهای مثبت و سازنده بردارد.

* اساسنامه بنیاد متعاقبا به اطلاع خواهد رسید.

دیباچه‌ای بر یک ضرورت

زیبائی و پیشرفت جهانی که در آن زندگی می‌کنیم به کثرت صداها و زبانها و فرهنگ‌هاست. کشور ما ایران نیز بالقوه از این کثرت زبانی، ادبی و فرهنگی مستثنی نیست، اما در عمل از این کثرت محروم مانده است. زبانها و فرهنگهای اقوام و ملیتهای مختلف در کشور ما به سود یک زبان و ادبیات و فرهنگ، یعنی فارسی، نادیده گرفته شده‌اند. هر چند اقوام و ملیتهای غیرفارس، بویژه آذربایجانی‌ها، هرچه در توان داشته‌اند، در راه اعتلای زبان و فرهنگ و ادبیات فارسی به کار گرفته‌اند. اما ستمی که از سوی حکومتها و متعصبان جاندار «تنها فارسی برای همه مردم ایران»، بر سایر ملیتها و صاحبان زبانها و فرهنگهای غیرفارس، بویژه در صدسال گذشته که عصر رفع تبعیض در جهان بوده، رفته است ستمی است که در هیچ کشوری منجمله عراق و افغانستان بر زبانها و ادبیات و فرهنگ اقوام تحت ستم نرفته است.

در جهان امروز، با در نظرگرفتن تحولات تاریخی و اجتماعی، و با پیش چشم داشتن مصوبات سازمان ملل و اشاعه عملی اعلامیه جهانی حقوق بشر، نادیده‌گرفتن کثرت صداها و زبانها و فرهنگهای غیرفارس و ادامه ستم ملی و فرهنگی بر ترک و کرد و ترکمن و عرب و بلوچ، جز نژادپرستی و تحمیل ستم ملی و فرهنگی بر اکثریت مردم ایران چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا ادامه این ستم ملی و فرهنگی به این معنا نیست که ایران هم‌اکنون از نظر ملی و فرهنگی بالقوه تجزیه شده است؟ و آیا در آینده در صورت دست روی دست گذاشتن و تعلیق به محال رفع این ستم ملی و زبانی و فرهنگی، کشور عملا با خطر تجزیه جغرافیایی روبرو نخواهد شد؟ در گذشته هر حرکتی که در جهت رفع ستم ملی و فرهنگی شکل گرفته، با چماق تجزیه‌طلبی سرکوب شده است. ما بر این اعتقادیم آنهایی در راه تجزیه کشور گام برمی‌دارند که با جلوگیری از حاکمیت تساوی ملی و زبانی و فرهنگی بین اقوام و ملیتهای مختلف ایران حل مسئله ملی در چهارچوب کشور را ناممکن ساخته، مردم را به سوی تجزیه‌طلبی می‌رانند. ما این سیاستهای سرکوبگرانه را محکوم می‌کنیم و راه و چاره برای جلوگیری از مشکل تجزیه‌طلبی را نه در تسلط یک فرهنگ و یک زبان بر سایر اقوام و ملیتهای ایران، بلکه در کسب و رعایت تساوی زبانی، حقوقی و فرهنگی برای همه اقوام و ملیتها و صاحبان زبانها و فرهنگها می‌دانیم، یعنی تساوی اداری و حقوقی، زبانی، ادبی و فرهنگی برای اقوام و ملیتهای کشور را طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی، رکن اصلی آزادی و دموکراسی در ایران می‌دانیم. ما حق تعیین سرنوشت را حق قانونی و دموکراتیک همه اقوام و ملیتها در چارچوب ایران می‌دانیم و معتقدیم که تنها از رهگذر حل مسئله دموکراسی، همه اقوام و ملیتهای ایران به حقوق حقه خود دست می‌یابند. ما با زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی، نه تنها کوچکترین خصومتی نداریم، بلکه آن را سربلند و متعالی و باشکوه می‌خواهیم. و طبیعی است که انتظار داشته باشیم که همه فارسی‌زبانان کشور نیز، متقابلا همین دیدگاه را نسبت به سایر زبانها و فرهنگها و ادبیات‌های کشور داشته باشند. تنها در سایه برقراری تساوی و دموکراسی همه‌جانبه میان اقوام و ملیتها است که ایران می‌تواند در جهان متحول امروز به عنوان کشوری کثیرالمله ـ با زبانها و فرهنگهای متفاوت، در کنار هم و تاثیرگذار برهم و بر دنیای کنونی ـ پا برجا و مستقر بماند.

تجربه کشورها و مناطقی مثل کانادا، سوئیس و آمریکای لاتین نشان داده است که در صورت استقرار تساوی زبانی، ادبی و فرهنگی بین اقوام و ملیت‌های یک کشور هیچ نیازی به تغییر مرزهای کشوری نیست. وضع ما به عنوان یک کشور نسبت به برخی کشورهای هم‌مرز ایران به طور کلی مشابه وضع آلمان و اتریش، آمریکا و بخش انگلیسی‌زبان کانادا، و کشورهای آمریکای لاتین نسبت به یکدیگر است. در این کشورها زبانها و فرهنگهای آلمانی، انگلیسی و اسپانیولی، به رغم وجود مرزهای رسمی کشوری رسمیت دارند. و نیز وضع ما مشابه کشورهایی از نوع کانادا، سوئیس و هندوستان است که در آنها زبانها و فرهنگهای مختلف در چارچوب مرزهای واحد وجود دارند اما با رسمیت قانونی. در نتیجه ادعای سلطه و برتری یک زبان و فرهنگ بر بقیه زبانها و فرهنگها یا به علت وجود زمینه دموکراتیک موضوعیت جدی پیدا نکرده راه حل نهایی در مورد حقوق اداری، زبانی و فرهنگی به مراجعه به آرای عمومی و راه حل دموکراتیک محول شده است.

حال پرسش اصلی اینست: به رغم این همه اشتراک ساختاری، هم از لحاظ مرزها و هم از لحاظ درونی بین کشور ما و کشورهای فوق، چه خطری ما را تهدید می‌کند که آزادی زبانها و فرهنگهای ملیتها و اقوام تحت ستم کشور و به رسمیت‌شناختن آنها را تعلیق به محال می‌کنیم؟ آیا مردم ایران استحقاق تساوی زبانی، فرهنگی، ادبی، حقوقی و اداری را ندارند؟ آیا مردم ایران برای حفظ زبانها و فرهنگهای خود باید بهای سنگین تجزیه‌شدن کشور را بپردازند؟ یا اینکه همه می‌توانند در چارچوب مرزهای کنونی ایران با حقوق مساوی زبانی و فرهنگی در کمال مسالمت و تفاهم در کنار هم زندگی کنند؟ بنابراین دلایل و با توجه به تجربه تاریخی این ملل و اقوام و تجربه تلخ تاریخی خود ما می‌توان گفت: کشش به آن سوی مرزها موقعی جاذبه پیدا می‌کند که ستم ملی و زبانی و فرهنگی و تبعیض نژادی تداوم پیدا کند.

چگونه است که جمعیت نیم میلیونی ایرانیان مهاجر و تبعیدی در لوس‌آنجلس آمریکا و حتی جمعیتهای چندهزار نفری در کشورهای اروپایی، چندین تلویزیون، رادیو، مطبوعات و رسانه‌های دیگر و دهها مدرسه فارسی‌زبان در اختیار دارند. اما میلیونها ترک آذربایجانی نه تنها در پایتخت کشور خود ـ تهران ـ یک مدرسه ابتدائی به زبان مادری ندارند بلکه، حتی در سراسر مناطق گسترده آذربایجان نیز یک کودکستان به زبان ترکی وجود ندارد. شاگرد کودکستانی نیز درست در مرحله آغازین برخورد فرهنگی خود ملزم به یادگیری زبانی غیر از زبان مادری خود است و از خوبیگانگی فرهنگی، زبانی و روانی دقیقا از نخستین مرحله آموزشی و فرهنگی آغاز می‌شود و تا بالاترین سطح تحصیل ادامه پیدا می‌کند و قربانی این تبعیض عواقب تلخ این تارسایی تاریخی را تا پایان عمر به دوش می‌کشد. مسلم است که پیشگیری و رفع این گونه گرفتاریهای فردی و اجتماعی در گرو یادگیری و آموزش زبانهای مادری است. از همین رو اعتقاد کامل داریم مردم ایران حق دارند که از همان آغاز زبان مادری خود را در تمام ابعاد آن اعم از شفاهی و مکتوب هم بیاموزند و هم به کار گیرند.

جهان کنونی، جهان نسبیت، تعدد، کثرت و دموکراسی است و حاکمیت یک زبان، یک فرهنگ و یک ادبیات بر سراسر ایران به معنای مطلقگرائی، استبداد و خودکامگی است. ما راه عبور از این خودکامگی به سوی دموکراسی واقعی را در گسرو رسمیت‌یافتن زبانها و فرهنگهای ایران می‌دانیم.

ما رفع ستم ملی و فرهنگی در ایران را مسئله داخلی همه اقوام و ملیتهای ساکن ایران می‌دانیم، و از همین رو هرگونه دخالت خارجی به بهانه رفع ستم ملی و فرهنگی را از سوی هر نیروئی که باشد، پیشاپیش محکوم می‌کنیم. نیز قبول داریم که اشتراکات فرهنگی اقوام و ملیتهای ساکن ایران و اقوام و ملیتهای آن سوی مرزها واقعیتی عینی و تاریخی است. و از همین رو، ضمن اینکه اعتقاد کامل داریم که حل نهایی مسئله ملی در گرو حاکمیت دموکراسی در کشورهای منطقه است، از تبادل و تفاهم فرهنگی در منطقه، به عنوان اساس پیوند سالم بین اقوام، ملیتها و کشورهای منطقه استقبال می‌کنیم.

ما اعتقاد داریم که درک مسئله ملی در ارتباط با دموکراسی، و رفع ستم ملی و فرهنگی همیشه در کشور ما با دشواری روبرو بوده است و نیز اعتقاد داریم که بین آزادی زبان و فرهنگ و ادبیات از یکسو و پیشرفت علمی و اقتصادی و رفاه همه‌جانبه عمومی از سوی دیگر، ارتباطهای تنگاتنگ و مستمر وجود دارد. سرکوب زبانها و فرهنگهای غیرفارس ایران، صاحبان این زبانها و فرهنگها را از پیشرفت اقتصادی و صنعتی و رفاه همه‌جانبه عمومی محروم کرده است. در اغلب موارد، ستم فرهنگی توام با ستم اقتصادی، مهاجرت اقوام غیرفارس را به نقاط دیگر کشور، حتی به خارج از ایران، موجب شده است. اقوام و ملیتهای تحت ستم ایران همیشه در خانه خود در تبعید هویتی، زبانی و فرهنگی بسر برده‌اند و ادامه سرکوبها حاصلی جز تبعید مضاعف نداشته است. اما اقوام تحت ستم، به همانگونه که در داخل ایران از کوشش برای بدست‌آوردن حقوق حقه خود، دست نکشیده‌اند، در ایام اقامت در خارج از کشور، مهاجرت و تبعید نیز، وظیفه خود دانسته‌اند که در راه اعتلای زبانها و فرهنگهای خود گامهای مثبت بردارند.

از رهگذر همین نیازهای حیاتی است که ما آذربایجانیهای ایرانی مقیم کانادا با آگاهی به این رسالت و ضرورت تاریخی و فرهنگی، وظیفه خود دانسته‌ایم که، «بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران» را در شهر تورنتو از استان انتاریوی کانادا پی‌ریزیم تا ضمن حمایت از کوشش‌های حق‌طلبانه مردم آذربایجان در راه کسب حقوق دموکراتیک و تساوی فرهنگی و زبانی در ایران، براساس منشور و اساسنامه بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران، سهمی ولو ناچیز در راه اعتلاء و اشاعه زبان، ادبیات، هنرها و فرهنگ آذربایجان ادا کنیم. ما از همه آذربایجانی‌های ایرانی مقیم سایر نقاط جهان نیز دعوت می‌کنیم که با تشکیل بنیادها و سازمانهای مشابه در راه تحقق هدفهای فوق گام بردارند.

امید ما این است که در سایه کوشش‌های همه خیراندیشان، مستقکران، آن ادیبخواهان و همه حق‌طلبان اقوام و ملیتهای ستمزده و نیز جانبداری عادلانه فارسی‌زبانان از حقوق دموکراتیک این اقوام و ملیتها، کابوس استبداد ملی، زبانی، فرهنگی و ادبی از کشور ما رخت بربندد و نهایتا آزادی، دموکراسی و برابری با مسالمت کامل در کشور ما استقرار یابد.

هیات موسس بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران

منشور بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران

۱ ـ نام: بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران

۲ ـ بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران سازمانی است غیرانتفاعی که با هرگونه سانسور آراء، اندیشه‌ها و زبانها مخالف بوده و طرفدار آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثناست.

۳ ـ بنیاد با هرگونه خشونت، تبعیض و تحقیر نژادی، مذهبی، جنسی، عقیدتی و سم‌پراکنی علیه گروهها، ملیتها و اقوام و افراد، و نیز با هرگونه تفرقه‌افکنی بین ملیتها و اقوام و نژادهای ایران در داخل و خارج از کشور، مخالف است.

۴ ـ بنیاد به هیچ تشکیلات دولتی، سیاسی، مذهبی، نژادی و ملی وابسته نیست.

۵ ـ بنیاد به عنوان موسسه‌ای غیر انتفاعی می‌تواند هدایا و کمکهای افراد و موسسات را در جهت پیش‌برد هدفهای خود بپذیرد.

۶ ـ بنیاد با برگزاری شبهای شعر و ادبیات و کنسرت موسیقی و نمایش تئاتر و فیلم و نیز سمینارها و جلسات فرهنگی و نمایشگاههای هنری و چاپ نشریات به ترویج و اشاعه زبان و فرهنگ ترکی آذری کمک می‌کند.

۷ ـ بنیاد در جهت شناساندن تاریخ آذربایجان، و میراث فرهنگی و ادبی آذربایجان ایران به سایر فرهنگها، بویژه فرهنگهای ایران، از طریق برقراری ارتباط با انجمنها و موسسات فرهنگی آنان و نیز برگزاری برنامه‌های مشترک تلاش می‌کند.

۸ ـ بنیاد با ایجاد کلاس‌های زبان ترکی آذری به اشاعه و گسترش زبان و ادبیات ترکی آذری کوشش می‌کند.

۹ ـ برنامه‌های فرهنگی و اجتماعی بنیاد به زبانهای ترکی آذری، فارسی، انگلیسی، و بسته به سخنران و مخاطبان به هر زبان دیگر برگزار می‌گردد.

۱۰ ـ مکاتبات اداری و فرهنگی بنیاد برحسب نوع زبان مخاطب به زبانهای ترکی آذری، فارسی و انگلیسی است.

۱۱ ـ تنظیم‌کنندگان و امضاکنندگان اولیه این منشور و اساسنامه و «دیباچه‌ای بر یک ضرورت» هیات موسس بنیاد هستند که بعرای درج در تاریخ بنیاد نامشان قید می‌شود، اما پس از تشکیل مجمع عمومی، آنها نیز در شمار اعضای عادی بنیاد درخواهند آمد.

۱۲ ـ مرکز بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران، در شهر تورنتو، استان انتاریو، در کشور کانادا است.

۱۳ ـ بنیاد می‌تواند با موسسات مشابه که فعالیت آنها منافاتی با چارچوب اصول «دیباچه‌ای بسر یک ضرورت»، منشور و اساسنامه «بنیاد زبان و فرهنگ آذربایجان ایران» نداشته باشد همکاری نماید.

سالگرد خاکسپاری کافکا

نصرت شاد

مراسم سالگرد خاکسپاری فرانس کافکا بهانه‌ای شد تا من برای اولین بار از قبرستان یهودیان شهر دیدن کنم. هنوز از دروازه قبرستان نگذشته بودم که نگهبان آمد داد و قال را براه انداخت و گفت: مگر نشنیده‌ای برای احترام به روح مردگان باید با سرپوش وارد قبرستان شد؟ و مرا به اطاق محل کلاهها راهنمایی کرد تا بقول او سرپوشی برای خود انتخاب کنم. از میان انواع کلاههای جور و واجور ـ کلاه دلخواهم یعنی کلاه بامکی چگرابی را انتخاب کردم و به جستجوی آرامگاه کافکا پرداختم در حالیکه در بین راه زیر لب می‌گفتم: این دین یهود از سایر ادیان سختگیرتر و بی‌گذشت‌تر است. در اطراف مزار او عده زیادی جمع شده بودند. برادرزاده کافکا به معرفی بعضی از آنها پرداخت: دوست، همکار، همسایه، صاحبخانه، ناشر، منتقد، مصحح، نامزد، پرستار بیمارستان مسلولین، کلفت خانه پدری، همرزم هم‌سلک، و عده‌ای هم آدم کنجکاو مثل من. سالها قبل در زمان آن ـ پدر و پسر ـ کافکا همیشه مرا بیاد صادق هدایت خودمان می‌انداخت. اکثر کتابهایشان را می‌شد در کتابخانه‌های دولتی یافت. هردو ساده‌نویس و نوگرا بودند. هر دو جوانمرگ شدند. هر دو گیاهخوار بودند. من آنزمان در دوره جنگ سرد بین دو بلوک طرفدار آتش و دود و خون! بودم، به این دلیل هر دو برای من هنرمندانی وارده و پوچ‌گرا و ناامید بودند. یکی از خیر فلان‌الدوله‌شدن گذشت. بعد از خلق آثاری ابدی بیافروی شد و خود را در دیار غربت کشت. دیگری تجارتخانه پدری را به امان خدا سپرد و آثاری مخوف آفرید.

کتاب‌خوانده‌ترها به ما می‌گفتند: هر دو در غم انحطاط و فروپاشی قشر و طبقه و خود یعنی طبقه متوسط جامعه گریه و زاری می‌کنند و آینده دنیا را سیاه و آزاردهنده می‌بینند. هنرشان بقول روانشناد آریاتپور ایستا است نه پویا. در سالهای جنگ سرد حتی نویسندگان هم در طبقه‌بندی تبلیغات دو بلوک جایگیرین می‌شدند. کافکا به زبان چکی یعنی زاغ. اگر او در ۴۱ سالگی جوانمرگ نمی‌شد امروزه صد و بیست ساله می‌شد. او بین سالهای ۱۸۸۳ و ۱۹۲۴ زندگی نمود. طبق شواهد موجود او برخلاف غالب آثارش تا قبل از ابتلا به بیماری سل جوانی شاد و شوخ و متحرک و اهل حال بود. حداقل چهار بار نامزد نمود و هر بار آنها را به هم زد چون او بقول خودش با ادبیات عهد بسته بود. او هفت سال بیمار و مسلول بود. غیر از او چخوف و گورکی و ریلکه نیز بر اثر این بیماری درگذشتند.

کافکا شاهد جنگ جهانی اول نیز شد. در دفترچه خاطراتش در این رابطه می‌نویسد: امروز دولت آلمان به امپراتوری روس اعلان جنگ نمود و ما همراه دختران محل برای شنا به کنار دریاچه اطراف شهر می‌رویم!. او به علت بیماری شیخ مرگ را که احساس کرد به یاد یهودی‌بودن خود افتاد. زبان عبری یاد گرفت. به انجمن صهیونیست‌های شهر رفت و آمد نمود و به گواهی معلم زبان عبری‌اش می‌خواست به فلسطین آنزمان مهاجرت کند و در مجله یهودیان بنام «دفاع از خود» مدتی داستان نوشت.

کافکا در ۱۵ سالگی شروع به نوشتن نمود. در دوران مدرسه هر روز می‌بایست از میدان اعدام شهر رد می‌شد. بارها او شاهد آویز ان‌بودن جنازه مبارزان اعدامی جمهوریخواه در بالای دار بود. هر از گاهی به محفل آثارشیست‌های شهر رفت و آمد می‌کرد و در تظاهرات سالگرد جشن کمون پاریس در شهر پراگ دستگیر شد چون زمانی که پلیس از تظاهرکنندگان خواست که ـ بنام قانون متفرق شوند ـ او همراه سایر دانشجویان مبارز به پرتاب سنگ بسوی آنها پرداخت و فریاد زد: عالی‌جنابان! صدای خلق را بشنوید!

بعد از مرگش یعنی سالها بعد ـ در زمان جنگ جهانی دوم ـ نازیها سه خواهر او را دستگیر و به کوره‌های آدم‌سوزی فرستادند و به قتل رساندند و اسناد و مدارک مصادره‌شده در باره او را نیز نابود کردند. امروزه کارشناسان ادبی مدعی هستند که از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا کنون بیش از ۲۵۰۰۰ کتاب و مقاله در باره او در کشورهای مختلف منتشر شده. از نظر فلسفی کافکا را تحت تاثیر آثار کیرکگارد فیلسوف دانمارکی می‌دانند چون او به مقوله‌هایی: جرم، محاکمه، قضاوت، حکم و جزا می‌پردازد. عده‌ای هم ترس و وحشت ناشی از نیروهای مخفی و مرموز کافکایی را به علت بدرفتاری پدرش در دوران کودکی بیا او می‌دانند. معلمان ادبی کافکا نویسندگان قرن ۱۹ اروپا از جمله: آن پسو، هوفمن، داستایوسکی، گوته، و فلوبرت هستند. آثارش در باره درد و رنج آنزمان طبقه متوسط در یک نظام اداری بیوروکراتیک مرکزی پرقدرت است. کافکا می‌گفت: از جمله وظایف ادبیات نشان‌دادن کمبودهای جامعه است. موضوع داستان بلند کتاب محاکمه‌ام طنزی است در باره فساد دستگاه اداری و دولتی نظام سلطنتی آن زمان کشور اتریش. او برای اولین بار با کمک ادبیات به مقوله از خودبیگانگی انسان ناشی از فساد اداری پرداخت. بعد از جنگ جهانی دوم سوسیالیست‌های دمکرات در کشورهای بلوک شرق سعی کردند با کمک آثار کافکا به مبارزه با نقش شخصیت و شخصیت‌پرستی استالینیستی و عوارض بوروکراتیک مخوف آن بپردازند. کافکا که قبلا مهر ادبیات منحط و مبتذل و فرنگزا خورده بود، سنبل رئالیسم ضدسرمایه‌داری شد. کافکا در رابطه با ادعای گوته که گفته بود: فقط لمین‌ها آدمهای قانعی هستند، نوشت: تنها آدمهای ناراضی و حریص و طمعکار امین می‌شوند! در مورد تعصب گیاهخواری او می‌گویند: در یک جشن و مهمانی موقعی که او کلفت جوانی را در آشپزخانه حین خوردکردن گوشت دید خطاب به او گفت: حیف از این دستهای لطیف و نازنین نیست که کاری این چنین خونین را انجام می‌دهند؟ کتابهای: مسخ، محاکمه، قصر، اردوگاه محکومین و آمریکا مشهورترین کتابهای فرانس کافکا هستند.